



آری! مشکل است!

گرچه مردن در کنار آب حیوان مشکل است زنده ماندن نیز یا صد زخم پنهان مشکل است وقتها را با تفر کشتن آسانست لیک، سیر کردن در زمان با بال نسیان مشکل است با دلی نازکتر از ساق علفها در بهار سخت جانی پیش تیغ جور جانان مشکل است نزد نامردان بیان رمز اسرار نهان پیش یاران بستن زخم نمایان مشکل است در هوایی این چنین مسموم و گند آلود و شوم ماندن و جان کندن آزاد مردان مشکل است چون فضیلت مرد و مردی و مروت شد تباہ زندگی بر مردم پاکیزه دامان مشکل است کشتی بی صاحب ما را از این دریای خون رستن از آشوب جانفرسای طوفان مشکل است غرق بیم و وحشتم در قلب این بهت غریب با که گویم درد خود آنجا که درمان مشکل است؟ دوش با همسایه ام می گفت پیری خسته جان محنت آوارگی با پای لرزان مشکل است با چنین درد بزرگی زیر چتر هول و مرگ پرگشودن در فضای تنگ زندان مشکل است **شبتم جهانگیری ۲۵ آذر ۱۳۷۹**

گذر

از بدوح سمنانی

خانه خالی شد و بی جوشش و سرد در دلش لانه گرفت ناله و درد خانه بی بهره شد از نور امید تهی از جاذبه و شور و نوید خانه پیر است و گرفته به رخس چین و چروک شد غم آلوده و انگار که بنشسته بسوک خانه ساکت شد و بیروح چو یک پیکر سنگ حسرت از شور و نشاطی که کشاید دل تنگ نه دگر بانگ پر از شادی فرزند به گوش نه دگر زمزمه و همهمه و جوش و خروش خانه با سردی ز اسرار نهان میگوید از خزان در گذر عمر نشان میگوید خانه گوید که گذشت دور جوانی و کمال کم کمک جلوه پاییز و سپس دور ملال خانه گوید که دریغا گذرد عمر چه زود خارج از باورمان فاصله بود و نبود خانه چون روز شماری که کند راز عیان جلوه گاه گذر عمر و جهان گذران.

نقل خلاص

مولوی بلخی

دوش چه خورده ای بتا، راست بگو نهان مکن چون خمشان بیگنه روی بر آسمان مکن باده خاص خورده ای، نقل خلاص خورده ای بوی شراب میزند، خربزه در دهان مکن دوش شراب ریختی، و زبر ما گریختی بار دگر گرفتمت، بار دگر چنان مکن من همگی ترا ستم، مست می و فاستم با تو چو تیر راستم، تیر مرا کمان مکن ای دل پاره پاره ام، دیدن اوست چاره ام اوست پناه و پشت من، تکیه بر این جهان مکن کار دلم بجان رسد، کارد باستخوان رسد ناله کنم بگویم، دم من و بیان مکن هر بن بامداد تو، جانب ماکشی سبو ای تو بدیده روی من، روی به این و آن مکن باده بنوش و مات شو، جمله تن حیات شو باده چون عقیق بین، یاد عقیق کان مکن از تبریز شمس دین، می رسد چو ماه نو چشم سوی چراغ کن، سوی چراغدان مکن

حنیف اورسجی

ای زنده پوش کوجه طنزهای شعر دیگر نمیرسد به تو آوازهای شعر بی اطلاع رفتی و هرگز برای تو تا وقت مرگ فاش نشد رازهای شعر قطع امید کرده ام از دستهای تو شاعر کجاست؟! تا بکشد نازهای شعر با این حساب مشترکا در گلو شکست بغض من و صدای تو و سازهای شعر در رزم گاه واژه عقب گرد می زنند مثل کتابهای تو سربازهای شعر صبح خروس خوان شد و آزاد می چرند تا بوق سگ توسط تو غازهای شعر

ای پیر مرد زلف سپید عصا به دست بس کن! که آمدند غزل بازهای شعر

کم آوردیم

به پیش خنده خوبان شکر کم آوردیم
اگر به سر ندویدیم در ره مقصود
ولی ز پا ننشستیم، سر کم آوردیم
هزار ره به فنا داشت کوجه هستی
برای بستن این کوجه در کم آوردیم
شکست هیبت شبهای ظلمت آجین را
سپیده هست ولیکن سحر کم آوردیم
مثل بود که به زر نرم می شود پولاد
در این زمانه ی سر سخت زر کم آوردیم
به سوکواری شادی چه نوحه ها خواندیم
ولی به شادی غم چشم تر کم آوردیم
درخت فتنه چه سر سبز و بارور شده است
به دست همت مردان تبر کم آوردیم
ارادت دل و جان را زیاد کن «گلبانگ»
به پیشگاه عزیزان مگر کم آوردیم؟
کمال اجتماعی جندقی «گلبانگ»

آخرین نامه

محمد پیمان

آخرین نامه تو را خواندم
اشک حسرت ز دیده افشاند
با هزار آرزوی رفته به باد،
خیره بر نامه ساعتی ماندم
چون دل خود فشردمش در مشت
باز بگشودم و ز نو خواندم
سر نهادم به روی پا و دمی
پلک را روی دیده خواباندم
اسب اندیشه را به دشت خیال
تا به آن دور دست ها راندم
معنی تلخ عشق یکسو را
با تامل به خویش فهماندم
لحظه ای بود لحظه تصمیم،
که چو ابر بهار گریاندم
بوی دست تو داشت آن نامه،
بوش کردم، به سینه چسباندم
پس نهادم به زیر پا دل را
نامه را پاره کرده، سوزاندم

غذای روح

ابوعلی سینا

غذای روح بود باده رحیق، الحق
که رنگ و بوش کند رنگ بوی گل رادق
پلنگ گردد اگر قطره ای بنوشد موش
همای گردد اگر جرعه ای بنوشد بق
به طعم تلخ چون پند پدر، و لیک مفید
ببزد مبطل باطل، ببزد دانا حق
حلال گشته به فتوای عقل، بر دانا
حرام گشته در احکام شرع، بر احمق
حلال بر عقلا و حرام بر جهال
که می محک بود و خیر و شر از او مشتق
می از جهالت جهال شد به شرع حرام
چو ماه، کز سبب منکران دین شد شق
شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد
زبان به هرزه گشاید دهد بباد ورق
غلام آن می صافم که بر رخ جانان
بیک دوجرعه بیارد هزارگونه عرق
چو درچکد به میان قدح ز حلق کدو
ز لحن باربدی خوشتر آید آن لق لقی
بدان خدای که جز وی خدای دیگر نیست
که من چومی خورم اعضای من بگیرد حق
چو بو علی می ناب ارخوری حکیمانه
بحق حق که وجودت بحق شود ملحق

رفیق خوب*

دلا به نعمت حق شکر کن که داده تو را
رفیق خوب و اصیل و کریم و دانشور
یگانه شد به تمام خصال انسانی
بهر صفت که قیاسش کنی از آن برتر

از اوست روشنی جمع محفل یاران

از اوست روشنی جمع محفل یاران
که شمع وار بسوزد به بزم اهل هنر
نگشت پنجه او آشنا به ساز ولی
بگوش هوش شد او یکه تاز اصل هنر
دکتر منوچهر اربابی ۱۹۹۵ کالیفرنیا
* در این شعر صنعت توشیح به کار رفته است و از حروف اول هر بیت کلمه «دیان» به دست میآید .

پرتو حق

عبرت نائینی

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست
ما پرتو حقیق و نه اوییم و هم اوییم
چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
در آئینه بیند اگر صورت خود را
آن صورت آئینه شما هست و شما نیست
این نیستی هست نما را به حقیقت
در دیده ما و تو بقا هست و بقا نیست
جان ملکی را چو رهید از تن خاکی
گویند گروهی که فنا هست و فنا نیست
هر حکم که او خواست براند به سرما
ما را گر از آن حکم رضا هست و رضا نیست
از جانب ما شکوه و جور از قبل دوست
گر نیک ببینیم خطا هست و خطا نیست
کو جرات گفتن که عطا و کرم او
بر دشمن و بر دوست چرا هست و چرا نیست
بی مهری و لطف از طرف یار به عبرت
از چیست ندانم که روا هست و روا نیست

سوار کجاست؟

دلم هوای جنون کرده، زلف یار کجاست
هوای حق به سر من زده ست، دار کجاست؟
چه گردها که به پا میشود به دشت امید
پس انتظار کی آید به سر، سوار کجاست؟
هزارها که کشیدند انتظار بهار
بهار آمده، پس نغمه هزار کجاست؟
بهار آمده و چشمه سارها خشک است،
سخاوتی نکند، ابر آبدار کجاست؟
گرفتم آنکه به دشت و دمن دمید بهار
دلی که سبز شود از دم بهار کجاست؟
بنفشه بی گنهی سر به زیر افکنده ست
گناه کرده از کرده شرمسار کجاست؟
مرا به نیک و بد روزگار کاری نیست
وگر نه نیک شناسم که عیب کار کجاست؟
قرار بود که «گلبانگ» بی قرار شود
کسی نگفت که آن مایه قرار کجاست؟
کمال اجتماعی جندقی «گلبانگ»

لاله ها

حسن حسین پور (پیمان)

نه جانم دخترم! این لاله ها را
نپرورده دم باد بهاران
نجنبنانده زمین گهورشان را
نداده شیرشان را جویباران

نه جانم دخترم! این لاله را
در این دوزخ نکشته باغبانی
که در دوزخ بهار و باغبان نیست
کجا دوزخ؟ کجا این مهربانی؟

دگر خلقت بود این لاله ها را
که گرم و آتشین رنگند و مرطوب
چکیده از دل پر درد امید
نشان تلخ رزمی گشته سرکوب

امان آهسته تر پروانه ی من
تن پر درد ایشان را میازار
اگرچه دستکت نرم و لطیفست
نخشکیده به جانشان زخم پیکار

بیا دختر به جای ابرهانی
که بر هرزند و سرگردان پریشان
بزن چنگی به زلفان طلائی
به چهر داغ اینان سایه بنشان

بیا دختر به جای چشمه هائی
که شد هر اشکشان در دیده شان سنگ
بر این گل ها که خون صبحگاهند
بریز اشکی که از داغند دلتنگ

که این گل ها گل بخت بلندت
در این دوزخ به مهر تو شکفتند
که این گل ها گل فردای شادت
دروود آخرین را بر تو گفتند

پشت دیوار درد

مسعود سپند

پشت دیوار درد مردی هست
کز دل من نشانه ها دارد
زیر بار ستم نرفته ولی
زخم ها روی شانه ها دارد
پشت دیوار درد مردی هست
کز غم و درد من خبر دارد
سخن از جنس نور می گوید
خست خورشید زیر سر دارد
پشت دیوار درد مردی هست
با چراغی و دفتر و قلمی
می شکافد دل سیاهی را
جستجوی کند سپیده دمی
پشت دیوار درد مردی هست
که سرود هزار رود در اوست
می رسد عاقبت به دریائی
کز لب موج ها درود بر اوست
سال ها رفته است و او تنها
بر سپاه دروغ می تازد
پیر تاریخ خوب می داند
راستی می برد نمی بازد
پشت دیوار درد مردی هست
پرچم عشق می کشد بر دوش
دست در بند و پای در زنجیر
می کشد نعره با لبان خموش
کای اسیران آنسوی دیوار
می توان دیورا به بند کشید
میتوان در کمین ظلم نشست
بر سستی ستم کمند کشید
سن حوزه جولای ۲۰۰۶

آن ورها!

قرار نیست بیاید کسی از آن ورها
صدای ماست که می پیچد آن طرف ترها
قرار نیست بگوید کسی که من هستم
همان که خواسته ایدش در اوج باورها
دروغ گفت که باید به انتظار نشست
به انتظار عبث مانده ایم بر درها
سوار تیزتکی نیست تا ز راه رسد
بگوید: آمده ام از دیار برترها
بگوید: آمده ام گل بکارم اینجا را
و یاکه پرکنم از سروها، صنوبرها
خدا خداست، نشسته است بر اریکه خود
چه انتظار از این بیشتر، برادرها؟
پایه شب جمشید و بزم اسکندر
چه بود جز سر سنگین دیر باورها؟
صدای ماست که می پیچد آن طرف ترها
قرار نیست بیاید کسی از آن ورها
فریبا میرزا محمد ۸/مهر/۷۲

خاموشی وار

تنها شدم، به جاست که برخیزم
با خود چو گردباد بیاویرم
راهی برم به جایی و آن گاه چون نیسم
خاموش وار از همه بگریزم
سیاوش کسرابی شهریور ۱۳۶۳

از ازل

حسن حسین پور (پیمان)

« سیر از گرسنه بی خبر است»، این حرف
می بود کاش جای سلام صبح
می بود کاش بانگ موذن ها
نام کتاب اول
پیش از «الف»
و هر چه که بود آغاز.

